

رنالیسم در باب صدق در تقابل با دیدگاه‌های معرفتی

دکتر رضا صادقی^۱

چکیده

مفهوم صدق یکی از مفاهیم اصلی فلسفه است که در منطق، معناشناسی و متافیزیک نقشی محوری دارد. رابطه صدق و رنالیسم یکی از مباحث مهمی است که در فلسفه تحلیلی معاصر مورد توجه قرار دارد و در این ارتباط پرسش اصلی این است که آیا با تحلیل مفهوم صدق می‌توان پاسخی برای مسئله رنالیسم یافت. در این نوشتار با بررسی دو دسته از نظریه‌های صدق معاصر لوازیم این دیدگاه‌ها در بحث از رنالیسم با یکدیگر مقایسه شده است.

واژه‌های کلیدی: صدق، رنالیسم، نظریه مطابقت، انسجام‌گرایی

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه اصفهان.

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان نظریه‌های صدق را در دو گروه رئالیستی و غیر رئالیستی جای داد. اگر از نظریه‌هایی که صدق را بی‌اهمیت یا قابل حذف می‌دانند چشم‌پوشی کنیم، نظریه‌های معرفتی مهم‌ترین رقیب نظریه‌های رئالیستی خواهند بود. مراد از نظریه‌های معرفتی آن دسته از نظریه‌هایی است که در آنها صدق به مفهومی معرفتی مانند انسجام یا توجیه فروکاسته می‌شود. در مقابل در نظریه‌های رئالیستی بر این مطلب تأکید می‌شود که در ساختار مفهوم صدق عنصری عینی نیز دخیل است. برای تبیین روشن‌تر این مرزبندی می‌توان از بیان فومرتن در کتاب رئالیسم و نظریه مطابقت صدق کمک گرفت. فومرتن در این کتاب با تأکید بر این نکته که صدق وصفی است که نسبت بین حامل‌های صدق (truth bearers) و صدق‌سازها (truth makers) را بیان می‌کند، رئالیستی بودن یا نبودن یک نظریه را مبتنی بر تعریفی می‌داند که در آن نظریه از صدق‌سازها ارائه می‌شود. در نظریه‌های رئالیستی صدق‌سازها مستقل از ذهن تعریف می‌شوند، در حالی که در نظریه‌های غیررئالیستی صدق‌سازها اموری وابسته به بازنمایی‌های ذهنی تلقی می‌شوند.

البته فومرتن به این نکته توجه دارد که در نظریه‌های صدق در خصوص آن چه که متصف به صدق می‌شود، یعنی حامل‌های صدق، نیز دیدگاه‌های متفاوت و نزاع دامنه‌داری دیده می‌شود. اندیشه‌ها، ادعاها، باورها، جمله‌ها، گزاره‌ها، اظهارها و قضیه‌ها از جمله اموری هستند که می‌توانند متصف به صدق شوند. معمولاً در هر نظریه‌ای یکی از حامل‌های صدق به عنوان حامل صدق اصلی و اولیه معرفی می‌شود و تأکید می‌شود که بقیه حامل‌های صدق به گونه‌ای تبعی و ثانوی متصف به صدق می‌شوند. به عنوان نمونه از نظر ارسطو اندیشه‌ها، از نظر تارسکی جمله‌ها (sentence)، از نظر آستین گزاره‌ها (statement) و از نظر آلستون قضیه‌ها (proposition) حامل‌های صدق اولیه به شمار می‌روند.

با این حال از نظر او اختلاف نظر در خصوص چستی حامل‌های صدق اولیه به طور مستقیم دخلی در رئالیستی بودن یک نظریه ندارد. آن چه در رئالیستی بودن یک نظریه تعیین‌کننده به شمار می‌رود تعریفی است که در آن نظریه از صدق‌سازها ارائه می‌شود. بر این اساس یک نظریه در صورتی رئالیستی است که صدق‌سازها را مستقل از بازنمایی ذهنی بدانند. در واقع در نظریه‌های رئالیستی تأکید می‌شود که جهانی مستقل از ذهن وجود دارد که اوصاف یا حالت‌های آن باعث می‌شود حامل‌های صدق متصف به صدق یا کذب شوند، و تحقق این اوصاف یا حالت‌ها مستقل از بازنمایی‌های ذهنی ماست. بنابراین رئالیستی بودن یک نظریه صدق با مفهوم استقلال بازنمایانه ارتباط پیدا می‌کند. فومرتن استقلال بازنمایانه را این گونه تعریف می‌کند: «این واقعیت که P در صورتی دارای استقلال بازنمایانه است که از حالتی قصدی (intentional) که متعلق آن P است ساخته نشده باشد.»

(Fumeron, 2002, pp 7-8) بر اساس این تعریف واقعیتهایی که باور به P را صادق می‌کند می‌تواند یکی از بازنمایی‌های ذهنی فرد باشد. چنین واقعیتهایی به این معنا مستقل از بازنمایی ذهنی است که از حالتی قصدی که متعلق آن p است، ساخته نشده است. به عنوان نمونه صدق باور کنونی من به این که «من همیشه باور داشته‌ام که برف سفید است» مبتنی بر این واقعیت مستقل از باور کنونی من است که من همیشه باور داشته‌ام که برف سفید است. ضمن آنکه صدق باور همیشگی من به اینکه برف سفید است مبتنی بر این واقعیت مستقل از باور همیشگی من است که برف سفید است.

در مقابل، طرفداران نظریه‌های غیر رئالیستی جهان مستقل از ذهن را انکار می‌کنند یا آن را غیر قابل فهم می‌دانند و بر شأن معرفتی صدق‌سازها تأکید می‌کنند. به عنوان نمونه پاتنم در تعریف صدق می‌نویسد: «صدق... عبارت است از نوعی مقبولیت عقلانی ایدئال، نوعی انسجام ایدئال باورهای ما با یکدیگر و با تجربه‌های ما آن گونه که این تجربه‌ها در نظام باور ما بازنمایی می‌شوند؛ و نه مطابقت با حالتی از امور که مستقل از ذهن است.» (putnam, 1981, pp.49-50) در چنین دیدگاهی هم حامل‌های صدق و هم صدق‌سازها شأنی ذهنی می‌یابند و بنابراین صدق به یک امر ذهنی محض فروکاسته می‌شود. در ادامه مشکلاتی را که چنین دیدگاهی با آن روبروست خواهیم دید، اما نخست لازم است دیدگاه رئالیست‌ها را با تفصیل بیشتری بررسی کنیم. در این مسیر از دیدگاه رئالیستی یکی از فیلسوفان تحلیلی معاصر یعنی ویلیام پی. الستون کمک خواهیم گرفت که دیدگاه خود را با الهام از نظریهٔ ارسطو بسط می‌دهد.

نظریهٔ رئالیستی الستون

افلاطون و ارسطو از نخستین فیلسوفانی هستند که به مفهوم صدق توجه داشته‌اند. افلاطون در رسالهٔ سوفیست صدق و کذب را بیان‌کنندهٔ نسبت بین حامل‌های صدق و واقعیتهای می‌داند.^۱ این نظریهٔ رئالیستی در متافیزیک ارسطو با تفصیل بیشتری بیان شده است. ارسطو اندیشه‌ها را به عنوان حامل‌های صدق معرفی می‌کند و تأکید دارد که «صدق و کذب در اندیشه‌اند نه در چیزها» (1027b-25) آکویناس در شرحی که بر نظریهٔ ارسطو دارد توضیح می‌دهد که از نظر ارسطو انتساب صدق به جمله‌ها ثانوی و تبعی است و آن چه اولاً و بالذات متصف به صدق می‌شود ایجاب و سلبی است که در اندیشه وجود دارد. (Aquinas, 1961, p.420) اما رئالیستی بودن نظریهٔ ارسطو به این دلیل است که ارسطو واقعیت‌ها را به عنوان صدق‌سازها معرفی می‌کند. «هست دانستن آن چه که نیست یا نیست

۱. ر.ک. افلاطون، سوفسطایی، در مجموعه آثار، جلد ۳، ترجمهٔ محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰، ص. ۱۴۱۷ و ۱۴۵۲

دانستن آن چه که هست کاذب است و هست دانستن آن چه که هست یا نیست دانستن آن چه که نیست صادق است.» (1011b,25) همچنین ارسطو توضیح می‌دهد که صدق یا کذب ایجاب و سلبی که در اندیشه وجود دارد مبتنی بر ترکیب و تفصیلی است که در چیزها وجود دارد. و بنابراین شیوه تحقق چیزها علت صدق اندیشه و سخن است. (1051b,2-9) آکویناس خلاصه نظریه ارسطو را این گونه بیان می‌کند که «صدق در صورتی وجود دارد که آن چه در اندیشه ترکیب شده است در واقع نیز ترکیب شده باشد، ولی کذب در صورتی است که آن چه عقل آن را در هنگام ساختن یا فهم یک قضیه ترکیب می‌کند در واقع مرکب نباشد. (Aquinas, 1961, p.631). البته ترکیب یا تفصیلی که در چیزها وجود دارد یا ضروری است و یا امکانی و بنابراین سلب و ایجابی که در اندیشه و یا سخن وجود دارد نیز از نظر ارسطو به ضروری و امکانی تقسیم می‌شوند. (1051b, 9-12)

بنابراین از نظر ارسطو کسی که به نسبت چیزها آن گونه که در واقع هست می‌اندیشد، اندیشه صادقی دارد و شیوه تحقق چیزها علت صدق اندیشه و سخن است. نظریه رئالیستی ارسطو الهام‌بخش بسیاری از نظریه‌های صدق بوده است.^۱ یکی از نظریه‌های رئالیستی که در دوران معاصر با الهام از نظریه ارسطو طرح شده است نظریه حداقلی (minimalistic) ویلیام پی. الستون در کتاب برداشتی رئالیستی از صدق است که در ادامه به بررسی آن خواهیم پرداخت.

همان گونه که گذشت الستون قضیه را حامل صدق اولیه و بالذات می‌داند و معتقد است گزاره‌ها، اظهارها یا باورها به واسطه مفاد قضیه‌ای خود صادق یا کاذب خوانده می‌شوند. مراد از قضیه مفاد یک باور یا اظهار است. یعنی آن چه که مورد باور است یا بیان می‌شود. (Alston, 1996, p.15) به هر حال همان گونه که گذشت نزاع پر دامنه‌ای که در خصوص حامل‌های صدق وجود دارد به طور مستقیم دخلی در رئالیستی بودن یک نظریه ندارد. رئالیستی بودن نظریه الستون به این دلیل است که او واقعیت‌های مستقل از ذهن را تعیین کننده صدق یا کذب قضایا می‌داند. الستون نظریه خود را بیانی از شرایط کافی و لازم صدق قضایا در زبان طبیعی می‌داند و در این بیان به شاكلة T تمسک می‌کند. شاكلة T را می‌توان به شیوه‌های گوناگون بیان کرد ولی در اینجا بحث را بر پایه صورتبندی شناخته شده آن دنبال می‌کنیم.

شاكلة T: این قضیه که P صادق است اگر و تنها اگر P.

الستون معتقد است برای به دست آوردن شرایط کافی و لازم صدق هر قضیه‌ای باید

۱. برای مشاهده نموداری در خصوص میزان تأثیرپذیری نظریه‌های کوناگون صدق از نظریه ارسطو ر.ک. (Haack, 1978,87)

آن قضیه را در شاکله T قرار داد و در این صورت به T گزاره‌ای دست می‌یابیم که دارای ضرورت مفهومی یا معناشناختی است. به عنوان نمونه این قضیه که برف سفید است صادق است اگر و تنها اگر برف سفید باشد. در واقع شاکله T نه ملاکی برای تعیین ارزش صدق قضایاست و نه تعریفی از مفهوم صدق، بلکه شاکله T صرفاً به ما نشان می‌دهد که در کاربردها زبان طبیعی، صدق یک قضیه به این معناست که آن چه با بیان گزاره‌ای که آن قضیه مفاد آن را می‌سازد، از تحقق آن خبر می‌دهیم در واقع تحقق یافته است. «فهم این مطلب برابر است با پذیرش این نکته که مضمون یک قضیه... تعیین کننده شرطی کافی و ضروری برای صدق آن قضیه است. در این صورت به درکی رئالیستی از معنای صدق یک قضیه رسیده‌ایم و این ما را به مفهومی رئالیستی از صدق قضیه‌ای می‌رساند.» (Alston, 1996, p.27)

الستون می‌پذیرد که شاکله T یادآور صورتبندی‌هایی است که تارسکی در برداشت معناشناختی خود از صدق ارائه می‌کند ولی یادآور می‌شود که نظریه رئالیستی او از زمین تا آسمان با نظریه معناشناختی تارسکی تفاوت دارد:

برنامه تارسکی این است که «صادق» را برای هر یک از زبان‌های ساختگی صوری شده تعریف کند.... هدف او این است که تعریفی روشن از صدق در هر زبان صوری شده ارائه کند، در حالی که صرفاً از مفاهیم مصداقی (extentional) استفاده می‌کند... برنامه او از زمین تا آسمان با برنامه من متفاوت است که در آن فهمی گفتاری و غیر صوری از چستی صدق یا کذب یک قضیه ارائه می‌کنم.... مفهومی از صدق که من به آن می‌پردازم با یک زبان مشخص، یا در واقع به طور کلی با زبان، ارتباط خاصی ندارد، گر چه از نظر من حامل‌های صدق اولیه، یعنی قضایا، مضمون افعال گفتاری را می‌سازند. تبیین من تفاوت بسیاری با هر گونه تلاش منطقی صوری شده دارد. از این گذشته معادله‌های تارسکی در شکل T به دلیل محدود شدن به زبان‌های مصداقی معادله‌هایی مادی‌اند در حالی که T گزاره‌های من از نظر تحلیلی، و بنابراین ضرورتاً، صادق دانسته می‌شوند. (Alston, 1996, pp.30-31)

با این حال الستون در ادامه تأکید می‌کند که نظریه تارسکی به طور تلویحی مبتنی بر این نگرش طرح شده است که مضمون حامل‌های صدق هر آن چه را که برای صادق شدن حامل‌های لازم است بیان می‌کنند. بنابراین شباهت این دو نظریه صرفاً اتفاقی نیست. همان گونه که گذشت شاکله T تعریفی از صدق نیست. شاکله T یک طرح است و صرفاً این شهود بنیادین را بیان می‌کند که صدق یک قضیه منوط به تحقق مضمون آن است و بنابراین فرد با اظهار یک قضیه آن چه را که برای صدق آن قضیه لازم و کافی است بیان می‌کند. تکرار P در دو طرف شاکله T نباید این توهم را ایجاد کند که شاکله T بیانی سطحی است و کمکی به وضوح معنای صدق نمی‌کند. در شاکله T زمانی که گفته می‌شود «این قضیه

که P صادق است» مراد از P حامل صدقی است که مضمون باور یا اندیشه را بیان می‌کند. اما زمانی که گفته می‌شود «اگر و تنها اگر» در اینجا P حامل صدق نیست و مرجع آن خود واقعیت است. بنابراین شاکلۀ T بیان‌کننده این نکته است که یک قضیه زمانی متصف به صدق می‌شود که به شیوه‌ای مناسب با واقعیت مرتبط شود.

بنابراین در نظریه رئالیستی الستون صدق صرفاً به عنوان وصفی معرفی می‌شود که نسبت بین حامل‌های صدق و واقعیت‌های مستقل از ذهن را بیان می‌کند. اما تبیین ماهیت این نسبت به نظریه‌های مطابقت واگذار می‌شود. به همین دلیل است که الستون نظریه خود را نظریه‌ای حداقلی می‌نامد. البته همان‌گونه که گذشت شاکلۀ T صورت‌بندی‌های گوناگون دارد و بنابراین میزان حداقلی بودن نظریه رئالیستی الستون بستگی به نوع صورت‌بندی شاکلۀ T دارد. با این حال می‌توان فهرستی از مهم‌ترین وجوه حداقلی بودن نظریه الستون ارائه کرد.

۱- در برداشت رئالیستی الستون نیازی به تحلیل ساختار قضایا نیست. در حالی که در نظریه مطابقت سخن از مطابقت ساختاری قضیه و واقعیت به میان می‌آید و بنابراین باید تحلیلی از ساختار قضایا ارائه شود.

۲- در نظریه‌های مطابقت تلاش می‌شود نسبت بین قضیه و واقعیت مربوط به آن در چارچوب مفهوم مطابقت بیان شود و تبیینی که در خصوص ساختار قضیه و واقعیت طرح می‌شود به همین منظور است. در حالی که در نظریه رئالیستی نیازی به ورود به این مباحث نیست.

۳- نظریه‌های مطابقت به منظور ارائه تعریفی صدق طرح شده‌اند. در حالی که نظریه رئالیستی الستون تعریفی از صدق نیست. معنای اینکه «قضیه هوا سرد است صادق است» این نیست که هوا سرد است. می‌توان کسی را تصور کرد که معنای هوا سرد است را می‌فهمد، ولی در کی از مفهوم صدق ندارد. بنابراین برای دفاع از نظریه‌ای رئالیستی نیازی به بحث از ماهیت وصف صدق نیست، گرچه در یک نظریه رئالیستی می‌توان تأکید کرد، کما این که الستون تأکید می‌کند (Alston, 1996, pp.229)، که تنها راه برای تعیین ماهیت وصف صدق تمسک به نظریه مطابقت است. در واقع نظریه الستون به این دلیل که رئالیستی است از نظریه‌های معرفتی جدا می‌شود و به این دلیل که حداقلی است گرفتار تعهدات نظریه مطابقت نمی‌شود. بنابراین پذیرش نظریه الستون به معنای کنار گذاشتن نظریه‌های معرفتی است، ولی منافاتی با پذیرش نظریه مطابقت ندارد. نسبت تبیین حداقلی من با یک نظریه مطابقت (یا یک نظریه مطابقت موفقیت‌آمیز) مانند نسبت تحلیلی از مفهوم رایج خشم با یک نظریه موفقیت‌آمیز مبتنی بر عصب‌شناسی در خصوص ماهیت خشم است. این به ما کمک می‌کند که متوجه شویم تبیین من منافاتی با یک نظریه مطابقت نخواهد داشت.»

(Alston, 1996, pp.38) الاستون حتی حاضر است یک گام جلوتر برود و نظریه خود را نوعی نظریه مطابقت بداند، اما تأکید دارد که این نظریه نسبت به نظریه‌های سنتی از تعهدات کمتری برخوردار خواهد بود و بنابراین نوعی نظریه مطابقت حداقل گرایانه خواهد بود. او در این خصوص صورت‌بندی زیر را پیشنهاد می‌کند: این قضیه P صادق است اگر و تنها اگر این یک واقعیت باشد که P . اگر در طرفین این قضیه به جای P از جایگزین یکسانی استفاده کنیم آنگاه قضیه و واقعیتی که آن قضیه را صادق می‌کند مفاد قضیه‌ای یکسانی خواهند داشت. «آیا نسبتی نزدیک‌تر از داشتن مضمون یکسان بین یک واقعیت و یک قضیه قابل تصور است؟» پاسخ الاستون این است که «نوع درستی از مطابقت تحقق خواهد یافت اگر و تنها اگر بتوان جمله اخباری یکسانی را برای روشن کردن مضمون‌های قضیه و واقعیت مورد بحث به کار برد.» (Alston, 1996, p.39) در تبیین فوق، و در مواردی دیگر، الاستون از مضمون واقعیت‌ها سخن می‌گوید. فومرتن در نقدی که بر نظریه الاستون دارد با تأکید بر این که واقعیت‌ها صرفاً اجرای سازنده دارند آنها را فاقد مضمون می‌داند. (Fumerton, 2002, p.33) خود فومرتن از نوعی نظریه مطابقت سنتی‌تر دفاع می‌کند که بر اساس آن مطابقت وصف یکتایی است که بین اندیشه‌های ما و واقعیت‌ها وجود دارد. ما به برخی از واقعیت‌ها در درون خود دسترسی داریم و می‌توانیم آنها را در اندیشه خود بازنمایی کنیم. در چنین مواردی همه آن چه که برای صدق به آن نیاز است، یعنی صدق‌سازها و حامل‌های صدق و نسبت مطابقت بین آنها، در برای آگاهی حاضر است و از این طریق می‌توان به درکی از مفهوم صدق رسید. «وقتی کسی درد می‌کشد و باور دارد که درد می‌کشد، او به طور مستقیم از خود درد و این اندیشه که او درد می‌کشد آگاه است.... در صورتی که فرد از درد و از این اندیشه که او درد می‌کشد به طور مستقیم آگاه باشد آن گاه او از نسبت مطابقتی بین اندیشه و درد وجود دارد نیز به طور مستقیم آگاه خواهد بود.» (Fumerton, 2002, p.52) با این حال به نظر می‌رسد این که آیا واقعیت‌ها مضمون دارند یا خیر دخلی در اصل نظریه رئالیستی الاستون ندارد. الاستون هنوز می‌تواند با تکیه بر صورت‌بندی‌های دیگری که برای شاکله T وجود دارد، نشان دهد که صدق یک قضیه به معنای تحقق حالتی از امور است که آن قضیه از تحقق آن خبر می‌دهد. این برداشت رئالیستی منافاتی با نظریه‌های مطابقت و از جمله نظریه فومرتن نخواهد داشت. تارسکی تلاش دارد نظریه‌ای طرح کند که دارای کفایت مادی (Material adequacy) و صحت صوری (Formally correct) باشد. او به عنوان کفایت مادی این شرط را طرح می‌کند که هر تعریف قابل قبولی از صدق، باید تمام نمونه‌های طرح T را در بر گیرد. طرح T در نظریه تارسکی با شاکله در نظریه الاستون شباهت دارد: $S(T)$ صادق است اگر و تنها اگر P .

S نام جمله‌ای است که جانشین P می‌شود. به عنوان نمونه «برف سفید است» صادق است اگر و تنها اگر برف سفید باشد. با این حال تارسکی نظریه خود را محدود به زبان‌های صوری می‌کند. دلیل این که طرح T در خصوص زبان طبیعی کاربرد ندارد این است که زبان طبیعی «از نظری سمانتیکی بسته» است. یعنی زبان طبیعی علاوه بر عبارت خود شامل محمولاتی سمانتیکی از قبیل صادق و کاذب است و بنابراین دارای ابزاری برای ارجاع به عبارات خود است. چنین امری از نظر تارسکی باعث پیدایش پارادکس‌های صدق می‌شود. بنابراین برای پرهیز از چنین مشکلی شرط صحت صوری طرح می‌شود که بر اساس آن یک تعریف صوری صحیح از صدق باید در زبانی طرح شود که به نحو سمانتیکی بسته نباشد، در این صورت خطر پارادکس‌های صدق را با تمسک به فرازبان دفع کرده‌ایم. بنابراین تارسکی برای پرهیز از مواجهه با پارادکس‌های صدق به زبان‌های صوری پناه می‌برد و در واقع او پارادکس‌های صدق را مانعی جدی برای طرح نظریه صدق در زبان طبیعی می‌بیند. ولی مشکل اینجاست که تارسکی برای رهایی از پارادکس از بیان معنای صدق در زبان طبیعی صرف نظر می‌کند و در واقع می‌پذیرد که در زبان طبیعی تعریف صدق لزوماً به پارادکس منتهی می‌شود. بنابراین اگر به دنبال یافتن معنای صدق در کاربردهای روزمره باشیم نظریه تارسکی جذابیت خود را از دست می‌دهد و از آن جا که تارسکی در بیان نظریه خود به ناچار از زبان طبیعی کمک می‌گیرد نمی‌تواند نسبت به معنای صدق در زبان طبیعی بی‌تفاوت بماند. به هر حال به نظر می‌رسد حق تارسکی است که یک نظریه صدق زمانی کامل خواهد بود که با پارادکس روبرو نشود. اما الاستون دست کم در کتاب برداشتی رئالیستی از صدق به پارادکس‌های توجهی ندارد. شاید یک دلیلش این باشد که این پارادکس‌ها اختصاص به نظریه الاستون ندارند. ولی نکته مهم‌تری است که پارادکس‌های صدق در واقع به معماگویی شباهت دارند. ویژگی معماها این است که در برخورد با آنها متوجه می‌شویم که یک اشتباهی رخ داده و در واقع پاسخی وجود دارد. ولی یافتن آن اشتباه با بیان آن پاسخ همان کار مشکلی است که معماهای جذاب می‌کند. به هر حال معماگویی و یافتن پاسخ معماها همیشه برای فیلسوفان جذابیت ویژه‌ای داشته و در واقع در فلسفه معاصر غرب حجم زیادی از آثار فلسفی به چنین امری اختصاص داده می‌شود.^۱ بحث از معماهای صدق، چه از نظر شیوه‌های طرح این معماها و چه از نظر شیوه‌های پاسخ‌گویی، بسیار گسترده است. در اینجا بدون این که به تفصیل وارد این بحث شویم به یکی از راه‌حل‌هایی که برای این معماها ارائه شده است

۱. به نظر می‌رسد چنین وضعیتی عمدتاً حاصل نوعی رویکرد پوزیتیویستی است. آیر کتاب زبان، حقیقت و منطق را با این جمله به پایان می‌رساند که «از طرف دیگر باید اضافه کنم که کار فیلسوف چنانکه پرفسور رابیل اشاره کرده است حل معما است، نه کشف حقایق.» ر.ک.: آیر، الفرد جونز، زبان، حقیقت و منطق، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، انتشارات دانشگاه شریف، ۱۳۵۶، ص. ۲۶۲.

اشاره می‌کنیم. معماهای صدق به طور کلی از جمله‌های خود اشاره‌گر ساخته می‌شوند. مثلاً روی کاغذ نوشته می‌شود «این جمله کاذب است.» در حالی که منظور از «این جمله» همین جمله‌ای است که روی کاغذ نوشته می‌شود. این جمله را در طرح I قرار دهیم با پارادوکس می‌رسیم: این جمله که «این جمله کاذب است» صادق است اگر و تنها اگر این جمله کاذب باشد. البته راه‌های پیچیده‌تری نیز برای رسیدن به پارادوکس وجود دارد. مثلاً یک طرف کاغذ نوشته می‌شود «جمله پشت این کاغذ صدق است» و در طرف دیگر نوشته می‌شود «جمله پشت این کاغذ کاذب است.» در اینجا نیز صدق هر یک از این دو جمله در نهایت به کذب آن می‌انجامد. معماهای صدق در آثار فیلسوفان و متکلمان اسلامی نیز مطرح بوده^۱ و پاسخ‌های متعددی برای آنها طرح شده است. میر صدرالدین دشتکی (۸۲۹-۹۰۳ق) در حاشیه‌ای که بر کتاب «تجريد الاعتقاد» دارد ضمن اشاره به پاسخ‌های گوناگونی که در این خصوص وجود دارد، خود به طرح پاسخی می‌پردازد که مبتنی بر این اصل است که «صدق و کذب مستلزم تحقق خبری است که متصف به صدق شود»^۲. در واقع پاسخ دشتکی مبتنی بر این واقعیت است که صدق و کذب تنها می‌توانند وصف حامل‌های صدق قرار گیرند. جمله «صندلی صادق است» به این دلیل بی‌معناست که صندلی نمی‌تواند حامل صدق باشد. اگر به پیروی از تارسکی جمله‌ها را حامل صدق بدانیم باید به این نکته توجه داشته باشیم که تازمانی که یک جمله با تمام اجزای خود تحقق نیابد نمی‌توان حامل صدق باشد و بنابراین صادق دانستن یا کاذب داشتن بی‌معناست. در پارادوکس‌های صدق نیز در نهایت صدق یا کذب (به طور مستقیم یا با واسطه) به چیزی نسبت داده می‌شود که نمی‌توان حامل صدق باشد و بنابراین پارادوکس‌ها از جملات بی‌معنا (نه صادق و نه کاذب) تشکیل شده‌اند. با این حال همان گونه که گذشت هر نظریه‌ای که به معنای صدق در زبان طبیعی توجه دارد با مشکل پارادوکس‌های صدق روبرو خواهد شد و از این نظر رئالیسم با دیگر نظریه‌های در وضعیت یکسانی قرار دارد. همان گونه که گذشت نظریه‌های معرفتی مهم‌ترین رقیب رئالیسم به شمار می‌روند. از آنجا که در نظریه‌های معرفتی صدق‌سازها دارای شأنی معرفتی دانسته می‌شوند، صدق به عنصری وابسته به ذهن فرو کاسته می‌شود و این امر مشکلات متعددی را در برابر چنین نظریه‌هایی قرار می‌دهد. در ادامه بدون آنکه به جزئیات نظریه‌های معرفتی وارد شویم به مشکلات عامی اشاره خواهیم کرد که تقریباً در برابر هر نظریه معرفتی قرار دارد.

۱. ر.ک. دکتر احمد فرامرز قراملکی، معمای جذر اصم نزد متکلمان (پارادوکس دروغگو، در خردنامه صدر، ۵-۶ ص ۶۷-۷۳.

۲. میر صدرالدین دشتکی، رساله فی شبه جذر الاصم، تصحیح و مقدمه: احد فرامرز قراملکی، خرد نامه صدر، ش ۵-۶ ص ۸۲

نظریه‌های غیر رئالیستی

هر پژوهشی در خصوص نظریه‌های غیر رئالیستی با مشکل گستردگی و تنوع این نظریه‌ها روبرو خواهد شد، به ویژه آن که طرفداران برخی از این نظریه‌ها در لفافه‌ای از ابهام و ابهام سخن می‌گویند و هیچگاه مسیر «منظورم این نبود» را بر روی خود نمی‌بندند. به هر حال منظور از نظریه‌های معرفتی طیفی از نظریه‌هایی است که کالب میلر در عبارت زیر آنها را به عنوان نظریه‌هایی ضد رئالیستی معرفی می‌کند:

«بنابراین به عنوان نمونه سی. اس. پرایس دیدگاهی ضد رئالیستی در باب صدق... اتخاذ می‌کند هنگامی که می‌گوید «صدق عبارت است از دیدگاهی که در نهایت هر کس که آن را بررسی کند آن را بپذیرد...» ریچارد رورتی برداشتی ضد رئالیستی از صدق را می‌پذیرد، هنگامی که می‌گوید چیزی بیش از «آن چه هموعان‌مان، در صورت ثبات سایر شرایط، اجازه گفتن آن را می‌دهند» وجود ندارد. الهی‌دان مسیحی فیلیپ کنسون در مقاله‌ای با عنوان «چیزی تحت عنوان صدق عینی وجود ندارد و مطلوب نیز همین است» می‌گوید «اندیشیدن به واقعیت آن گونه که هست، جدای از حکم‌های بشری کاملاً بی‌معناست» میلادی پاتنم نیز دیدگاه مشابهی را می‌پذیرد هنگامی که می‌گوید «چیزها مستقل از شاکله‌های مفهومی وجود ندارند»، نلسون گودمن از دیدگاهی ضد رئالیستی جانبداری می‌کند هنگامی که به نظریه‌هایی تمایل پیدا می‌کند که بر اساس آنها صدق تابع جهان‌هاست و جهان‌ها را فاعل‌های شناسا می‌سازند. ژاک دریدا... به نظر می‌رسد طرفدار نوعی ضد رئالیسم زبان شناختی است هنگامی که می‌گوید «چیزی خارج از متن وجود ندارد.» (Miller, 2002, pp.13-14)

بنابراین به دلیل گستردگی نظریه‌های معرفتی برای ادامه بحث لازم است که وجه مشترکی را بین آنها بیابیم. پاتنم وجه مشترک دیدگاه‌هایی مانند نظریه انسجام در باب صدق، نواضع‌گرایی، تأیید‌گرایی، پلورالیسم و پراگماتیسم را نوعی دیدگاه درون‌گرایانه (internalist) می‌داند که بر اساس آن «صدق عبارت است از نوعی مقبولیت عقلانی (ایدئال شده) - نوعی انسجام ایدئال باورهای ما با یکدیگر و با تجربه‌های ما آن گونه که خود این تجربه‌ها در نظام باور ما بازنمایی می‌شوند و نه مطابقت با حالتی از امور که مستقل از ذهن و از گفتار است.» (Putnam, 1981, pp.49-50)

فومرتن نیز معتقد است بسیاری از دیدگاه‌های غیر رئالیستی در نهایت به انسجام‌گرایی ختم می‌شوند. «در واقع به گمان من بسیاری از بیان‌های کاملاً شاعرانه‌ای که در مواضع ضد رئالیستی دیده می‌شود در نهایت به نوعی نظریه انسجام ختم می‌شوند. (گرچه باید از همین ابتدا اعتراف کنم که هرگز در تفسیر شعر تخصص نداشته‌ام!)»

بنابراین به نظر می‌رسد در بررسی دیدگاه‌های معرفتی می‌توان آن چه را پاتنم

درون‌گرایی می‌نامد، به عنوان محور بحث انتخاب کرد. در چنین دیدگاهی صدق‌سازها مستقل از ذهن نیستند و تابع ذهن فاعل شناسا خواهد بود. مهم‌ترین مشکل این تلقی از صدق غیر واقع‌بینی است. آن چه عملاً در حوزه‌های معرفتی در جریان است عبارت است از یافتن صدق‌ها و نه ساختن آنها. انسانها در خصوص صدق‌های تصمیم نمی‌گیرند بلکه تلاش می‌کنند با تمسک به شواهد و انواع توجیه به صدق‌ها نزدیک شوند.

با این حال نظریه‌های معرفتی مشکلات مهم دیگری دارند که شاید همه آنها از فقدان واقع‌بینی ناشی شده باشند. نخستین مشکل این است که نظریه‌های معرفتی، به دلیل آنها صدق‌سازها را دارای شأن معرفتی می‌دانند، دچار تسلسل می‌شوند. در واقع در این نظریه‌ها صدق‌سازها به حامل صدقی تبدیل می‌شوند که خود برای صادق بودن به صدق‌ساز جدیدی نیاز دارد و این تسلسل تنها زمانی متوقف خواهد شد که واقعیت‌های مستقل از ذهن را به عنوان صدق‌ساز معرفی کنیم. به عنوان نمونه در تبیین پاتنم از ماهیت صدق به مقبولیت عقلانی اشاره شد و بنابراین «P صادق است» به این معناست که «این باور دارای مقبولیت عقلانی است که P»، ولی برای اینکه این تحلیل درست باشد خود این باور نیز باید صادق باشد و در این صورت به باور دومی می‌رسیم که آن نیز باید صادق باشد: «این باور دارای مقبولیت عقلانی است که این باور دارای مقبولیت عقلانی است...» و این تسلسل تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت و در واقع هیچ‌گاه به مضمون باور نخست نخواهیم رسید. اشکال فوق به این که در چارچوب نظریه پاتنم طرح شد ولی می‌توان آن را به همه نظریه‌های معرفتی بسط داد. روشن است که رئالیست‌ها با چنین مشکلی مواجه نخواهند شد، چون آنها صدق‌سازها را واقعیت‌هایی مستقل از ذهن می‌دانند واقعیت‌ها نمی‌توانند حامل صدق باشند مشکل دیگر نظریه‌های معرفتی با توجه به این نکته روشن می‌شود که از نظر منطقی «P صادق است» مستلزم آن است که اینکه P صادق است نیز صادق باشد. این استلزام منطقی مشکلی برای نظریه‌های رئالیستی ایجاد نمی‌کند ولی در تحلیلی که نظریه‌های معرفتی برای مفهوم صدق ارائه می‌دهند این استلزام منطقی از بین می‌رود؛ به عنوان نمونه این که «باور به P دارای مقبولیت عقلانی است» از نظر منطقی مستلزم آن نیست که باور به اینک باور به P دارای مقبولیت عقلانی است، نیز صادق باشد یا دارای مقبولیت عقلانی باشد. بنابراین نمی‌توان صدق را با مقبولیت عقلانی، انسجام و یا هر مفهوم معرفتی دیگری یکسان دانست و اساساً می‌توان باورهایی را تصور کرد که دارای مقبولیت عقلانی یا انسجام باشند ولی صادق نباشند. نظریه‌های معرفتی واقعیت‌ها را تابع شاکله‌های مفهومی می‌دانند. پاتنم در تبیین دیدگاه درون‌گرایانه خود می‌نویسد «ویژگی این دیدگاه این است که بر اساس آن اینکه جهان متشکل از چه چیزهایی است؟ پرسشی است که طرح آن صرفاً

در درون یک نظریه توصیف معنا دارد.» (Putnam, 1981, p.49) ولی مشکل این است که خود این واقعیت که واقعیت تابع شاخه‌های مفهومی‌اند اگر مستقل از ذهن باشد به تناقض و در غیر این صورت به تسلسل می‌انجامد. همین مشکل در خصوص تعریف صدق به مقبولیت عقلانی نیز دیده می‌شود؛ این که صدق به معنای مقبولیت عقلانی است اگر واقعیتی مستقل از ذهن نباشد به تسلسل ختم می‌شود. مشکل دیگری که نظریه‌های معرفتی با آن روبرو هستند این است که در این نظریه‌ها انسجام باورها دست کم به عنوان بخشی از معیار یا معنای صدق مورد تمسک قرار می‌گیرد. در حالی که نخستین شرط تحقق انسجام عبارت است از عدم وجود تناقض، و تناقض مفهومی است که بر اساس مفهوم صدق قابل تعریف است؛ دو قضیه یا باور زمانی از انسجام برخوردارند که صدق هر دو امکان‌پذیر باشد. بنابراین بدون داشتن برداشتی از صدق نمی‌توان از انسجام باورها یا قضایا آگاه شد.^۱ اما مشکل مهم‌تری که نظریه‌های انسجام با آن روبرو هستند این است که می‌توان نظامی از باورها را تصور کرد که در آن باور به رئالیسم منسجم با دیگر باورها باشد. در این صورت نظریه انسجام به نظریه‌ای خود ویرانگر تبدیل خواهد شد.

۱. انسجام‌گرایان برای اینکه صدق باور به P را نشان دهند باید نشان دهند که «باور به P با دیگر باورها انسجام دارد.» ولی اگر صدق‌ساز این باور که «باور به P با دیگر باورها انسجام دارد» واقعیتی مستقل از ذهن نباشد برای اینکه صدق آن را نشان دهیم باید به انسجام تمسک کنیم و در این صورت گرفتار تسلسلی بی‌پایان خواهیم شد. چنین مشکلی برای رئالیست‌ها پیش نخواهد آمد چون از نظر آنها این یک واقعیت مستقل از ذهن است که باور به P با دیگر باورها انسجام دارد و همین واقعیت باعث صدق این باور می‌شود که «باور به P با دیگر باورها انسجام دارد.»

1. Putnam, Hilary (1981), *Reason, Truth, and History*, Cambridge: Cambridge university press.
2. Fumerton, Richard (2002), *Realism and the Correspondence theory of truth*, Maryland, Rowman & littlefield Publishers, INC.
3. Aquinas, Thomas, (1961) *Commentary on Aristotles metaphysics*, Translated. by gohn p. Rown Notre Dame, Dumbox Books.
4. Alston, William p., (1996) *Arealistic conception of truth New york*, Gornell University press.
5. Miller, Caleb, (2002), “*Realism, Antirealism and Common Sense*” in W. P. Alston (ed.), *Realism and Antirealism*, Ithaca and London, Cornelluniversity press.
6. Goodman, Nelson, (1978) *Ways of World Making*, Indina Polis: Hackett Publishing Co.